

بررسی تکنیک‌های مدرن انعکاس ذهن در رمان شازده احتجاب

مجتبی دماوندی*

فاطمه جعفری کمانگر**

چکیده

نویسندگان داستان‌های مدرن برای رهایی از ناهنجاری‌های تمدن جدید به دنیای درون و ذهن که بس گسترده‌تر از دنیای بیرون است روی می‌آورند و به‌جای نمایش جدال‌های بیرونی و اجتماعی افراد داستانی، انعکاس دنیای درون و محتویات ذهنی شخصیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند. واضح است که با گسترش روان‌شناسی و دریافت عمق و پیچیدگی روان انسان‌ها، ورود به دنیای ذهنیات با همان تکنیک‌های سابق داستان‌نویسی امکان‌پذیر نبوده است؛ بنابراین نویسندگان مدرن برای کشف و آشکارسازی ضمیر پنهان شخصیت‌ها به ابداع شگردهای جدیدی در داستان‌نویسی دست می‌یازند. این مقاله به روش کتابخانه‌ای نوشته شده است و با توجه به یافته‌های جدید در باب ماهیت ذهن و تکنیک‌های موجود برای انعکاس این یافته‌ها، یکی از نخستین آثار مدرن ذهن‌گرای فارسی، یعنی رمان شازده احتجاب هوشنگ گلشیری، را مورد بررسی قرار می‌دهد. مطابق این پژوهش، ذهنیت‌گرایی رمان شازده احتجاب بر دو محور خاطره و خیال بنا شده و در نتیجه منطق داستان بر مبنای این دو محور پایه‌ریزی شده است. برای دستیابی به این مهم نویسنده از انواع تکنیک‌های انعکاس ذهن که با به‌کارگرفتن آن‌ها خواننده مستقیماً با عملکردهای ذهنی شخصیت مواجه می‌شود استفاده می‌کند تا منطق ذهن‌گرای رمان را به بهترین وجه به نمایش بگذارد. این امر البته پیچیدگی رمان را نیز در پی دارد؛ پیچیدگی‌ای که با وجود تصور بسیاری از خوانندگان تعمد نویسنده نیست، بلکه در نتیجه نزدیک‌سازی ساختار رمان به ساختار ذهن به دست آمده است که با درک درست این ساختار می‌توان بر دشواری‌های موجود در این رمان فائق آمد.

کلیدواژه‌ها: شازده احتجاب، ذهن‌گرایی، خاطره، تخیل.

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی تهران dr.damavandi@yahoo.com

** محقق پسادکتری دانشگاه اصفهان jafarikamangar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۵

فصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شمارهٔ ۷۳، پاییز ۱۳۹۱

۱. درآمد

تأکید بر جهان درونی در مقابل جهان بیرونی از ویژگی‌های اساسی مدرنیسم و نوشتار مدرن است. از آنجا که اهمیت وجودی انسان به اندیشه، ذهن و جریاناتی است که در درون او می‌گذرد، نویسندگان مدرن برخلاف نویسندگان دنیای کهن به جای ظاهر شخصیت‌ها و عملکردهایشان در جامعه، بیشتر دنیایی را مدنظر قرار دادند که در ذهن افراد ادراک می‌شود. ظهور این ذهن‌گرایی و اهمیت قائل شدن برای دنیای ذهنی در مقابل دنیای عینی، به اوایل قرن نوزدهم و اولین بارقه‌های به وجود آمدن آثار ادبی مدرن برمی‌گردد.

البته پیش از طلوع مدرنیسم، رمانتیست‌ها نیز به دنیای ذهنیات پناه می‌بردند و آن را چاره‌ای برای حل مشکلات اجتماعی می‌دانستند؛ اما تفاوت اساسی مدرنیست‌ها با آن‌ها در این بود که نویسندگان مدرن از نوعی سمبولیسم ناخودآگاه استفاده می‌کردند و اساس کارشان بر تداعی آزاد معانی، افکار، تصاویر ذهنی، فرورفتن به جنبه‌های ناخودآگاه و وارد شدن به نوعی حالت خلسه و رؤیا بود (بهمن، ۱۳۷۳: ۸۷-۸۶).

در قرن نوزدهم، درمقابل اومانیست‌های علمی اومانیست‌های مذهبی قرار داشتند که به دنبال حفظ و بازسازی میراث روحانی کلیسا بودند. روح‌باوری در فرانسه قرن نوزدهم جریان فلسفی قالبی بود که توسط دو تن از استادان هانری برگسون،^۱ به نام‌های ژول لاشلیه^۲ و امیل بوتورو^۳ ساخته و پرداخته‌تر شد. این دو فیلسوف خط فارق قاطعی میان فرآیندهای ذهنی و جسمی می‌کشیدند و می‌گفتند که فعالیت‌های ذهن قابل فروکاستن به توضیحات مادی و جسمانی نیست و بر خودانگیختگی اراده انسانی یعنی عمل آزاد روح تأکید می‌کردند (شوارتس، ۱۳۸۳: ۱۵). این نکته را می‌توان مقدمه‌ای برای توجه به ذهن و فرآیندهای ذهنی به‌عنوان عمده‌ترین بخش وجودی انسان دانست که فلسفه و ادبیات را تحت‌الشعاع خود قرار داد و در پی آن، بازتاب ذهن شخصیت‌ها به‌صورت صدای درونی و کشمکش‌های روانی در شخصیت‌پردازی نوشته‌های داستانی

جایگاه خاصی به خود گرفت. پژوهش حاضر بر مبنای این نوآوری به انعکاس این فرآیندهای ذهنی در یکی از نخستین رمان‌های ذهن‌گرای فارسی یعنی *شازده‌احتجاب* هوشنگ گلشیری می‌پردازد.

۲. پرسش‌های پژوهش

۱. نویسندگان مدرن از چه روش‌ها و تکنیک‌هایی برای انعکاس محتویات ذهنی شخصیت‌ها استفاده کرده‌اند؟
۲. در رمان *شازده‌احتجاب* از چه تکنیک‌هایی برای انعکاس ذهن شخصیت‌ها استفاده شده است؟
۳. در این رمان خاطرات واقعی و خیالات و توهمات انتزاعی چه نقشی در نشان دادن فرآیندهای ذهنی شخصیت‌ها دارند؟

۳. پیشینه پژوهش

از آنجا که رمان *شازده‌احتجاب* یکی از نخستین رمان‌های ذهن‌گرای فارسی است که تکنیک‌های انعکاس ذهن در آن تقریباً به‌درستی ارائه شده است، توجه بسیاری از ناقدان را به خود معطوف کرده است. مقالات بسیاری حتی به قلم خود گلشیری درباره این رمان نوشته شده است (ر.ک طاهری، ۱۳۸۰؛ گلشیری، ۱۳۸۰ الف). بیشتر این مقالات در صدد آشکارسازی معنای مبهم و ذهن‌گرای کتاب برآمده‌اند و کمتر نویسنده‌ای به‌طور جامع تکنیک‌های ذهن‌گرایی را که اتفاقاً مهم‌ترین دلیل دشوارفهمی رمان نیز هست مورد بررسی قرار داده است. البته برخی از این مقالات و کتاب‌ها به تعدادی از این تکنیک‌ها اشاره کرده‌اند؛ مثلاً در کتاب *بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده‌احتجاب* تنها به مبحث زمان، نوع روایت و زاویه دید در این داستان توجه شده و سایر تکنیک‌های ذهن‌گرای مدرن داستان مسکوت مانده است (ر.ک حسینی، ۱۳۷۲).

مقاله «بررسی تکنیک‌های روایی در رمان شازده احتجاب هوشنگ گلشیری» نیز تنها انواع راوی و زوایای دید را در رمان شازده احتجاب مورد بررسی قرار داده است (ر.ک حسن‌لی، ۱۳۸۸). در کتاب *صدسال داستان‌نویسی در ایران* نیز این کتاب جزء رمان‌های مدرن دانسته شده و تعدادی از مؤلفه‌های مدرن داستان‌نویسی از جمله مشخصه‌های ذهن‌گرایی رمان به اجمال نام برده شده است (ر.ک میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۶۸۳-۶۷۷). از بهترین آثار نوشته‌شده در این زمینه، *داستان‌نویسی جریان سیال ذهن* از حسین بیات است. اما از آنجا که تمرکز این کتاب تنها بر شازده احتجاب نبوده، تمامی ابعاد ذهن‌گرایی رمان مورد بررسی قرار نگرفته و بیشترین تأکید کتاب بر نوع روایت و زاویه دید، طرح و زمان رمان بوده است که البته این نکات نیز با رویکردی متفاوت با مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفته‌اند (ر.ک بیات، ۱۳۸۷).

۴. چهارچوب مفهومی

۴.۱. ذهن‌گرایی مدرن

اندیشه‌های جدید درباره ماهیت ذهن، از کاوش‌های زیگموند فروید و کارل گوستاو یونگ درباره ضمیر ناخودآگاه ناشی می‌شد. این دیدگاه از دیدگاه‌های غالب زمانه در قرن بیستم بود. طبق این اندیشه، ذهن انسان دارای ابعاد چندگانه است و گذشته همواره در یکی از سطوح ذهن انسان‌ها حضور دارد و بر واکنش‌های فعلی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. خاطرات همواره ذهنیات انسان‌ها را شکل می‌دهند و حاصل گذشته آن‌ها هستند و با کاوش در ذهن انسان‌ها می‌توان به همه چیز درباره آن‌ها پی برد (دیجز، ۱۳۷۴: ۱۱۷). البته برگسون نیز هم‌زمان بر این امر اذعان داشت. وی معتقد بود اگر برخی از رمان‌نویسان در حال دریدن پرده ساخته‌شده هوشمندانه من قراردادی و معمول ما هستند، به ما نشان دادند که در زیر این ظاهر منطقی یک پوچی بی‌منطق وجود دارد و در زیر این حالات ساده، نفوذ بی‌نهایت هزاران احساس و ادراک موجود است که

در حال حاضر موقوف شده‌اند اما از بین نمی‌روند (Roston, 2002: 184). توجه به ابعاد چندگانه ذهن انسان این پیامد را برای داستان‌نویسان داشته است که تمام زندگی فرد را می‌توان با نگرستن به ناخودآگاه او بیرون کشید؛ بنابراین نویسندگان مدرن با در مرکز قراردادن ذهن انسان و بازآفرینی حالات ذهنی او به آفرینش داستان‌هایی دست زدند که منعکس‌کننده بی‌واسطه روان انسان‌ها است.

فلویر معتقد بود برای اینکه هنرمند تصویری واجد حقایق جهان‌شمول ارائه دهد نیازی نیست به دنبال داستانی برای گفتن باشد، بلکه فقط کافی است روان انسان را بدون هیچ ملاحظه و اهداف آموزشی‌ای ارائه دهد (بیات، ۱۳۸۷: ۳۶). این اندیشه او مطابق با این نظریه رمان مدرن است که «رنالیسم» در هنر مدرن دیگر تقلید وقایع بیرونی نیست، بلکه بازآفرینی حالات ذهنی است (هلپرین، ۱۳۸۴: ۷۵). در داستان مدرن آنچه بیشتر مورد توجه نویسنده است جملات برزبان‌نیا‌مده شخصیت‌هاست که در ذهن آن‌ها می‌گذرد و آنچه معرف شخصیت‌هاست اندیشه آن‌هاست نه برخوردهای ظاهری، شکل چهره و طرز لباس پوشیدنشان.

شهریار مندنی‌پور، یکی از نویسندگان نوگرای کشورمان، معتقد است در داستان مدرن گزارش وجه بیرونی یا فیزیکی حادثه به تخیل خواننده‌ای واگذار می‌شود که مایل است تیزهوشی خود را به کار گیرد. این نوع داستان، به دنبال نقاط کشف‌ناشده ذهن است، جایی که قلمرو مرموز و ناخودآگاه زبان است و حوادث موجود در آن حوادث عینی نیست، بلکه حوادثی است از جنس حس و عاطفه و خشم و کین و تحول شخصیت (مندنی‌پور، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

۴.۲. روش‌های مدرن انعکاس ذهن

امروزه با گسترش روان‌شناسی و توجه به عملکردهای واقعی ذهن، این نکته ثابت شده است که فعالیت ذهنی همچون فعالیت‌های عینی تنها محدود به زمان و مکان نیست و مقیاس‌های آن نیز هرگز قابل مقایسه با مقیاس‌های دنیای عینی نیست. البته این نکته را

نمی‌توان بدین معنا دانست که آغاز ذهن‌گرایی با آغاز مدرنیسم پیوند خورده است، بلکه در ادبیات کلاسیک و حتی در آثار حماسی بسیار کهن نیز نویسندگان گاه‌گاه در صدد نشان‌دادن ذهنیات شخصیت‌ها بوده‌اند. اما نویسندگان مدرن نه تنها انعکاس ذهن، بلکه بیان پیچیدگی‌ها و تودرتویی‌های آن را نیز مدنظر قرار دادند. اینان به‌صراحت دریافتند که با تکنیک‌های کهن داستان‌نویسی نمی‌توان ذهن را با تمام پیچیدگی‌هایش بازتاب داد؛ بنابراین به دنبال کشف راه‌های مفیدتر تکنیک‌های مدرن داستان‌نویسی را به وجود آوردند. در دنیای کهن، نویسندگان برای نمایش زندگی درونی شخصیت‌ها، به‌اندازهٔ امروز به فنون، روش‌ها و تکنیک‌های نمایش ذهن دسترسی نداشته‌اند؛ تا جایی که روایتگران برای گشودن ذهنیت شخصیت‌های آثارشان اغلب از مدهای غیبی سود می‌جستند.

مثلاً در حماسهٔ *ایلیاد* هومر، زمانی که آشیل از دست آگاممنون به خشم می‌آید با خود می‌اندیشد: «آیا تیغ تیزی که در کنارش آویخته است را باید بکشد و با یک اشاره دیگران را وادار کند که برخیزند و زادهٔ آتره را بکشند؟ یا اینکه کین خود را فرونشاند و خشم خود را لگام زند؟» (اسکولز، ۱۳۷۲: ۱۰۶). هومر در این صحنه برای نقل جدال درونی آشیل، آتنه را وارد صحنه می‌کند. آتنه تنها در چشم آشیل پدیدار می‌شود و او را متقاعد می‌کند که خشمش را به گفتار و نه به کردار فرونشاند. همچنین در روایت‌های نخستین از رؤیا نیز برای چنین نیتی استفاده می‌شده است. زیرا رؤیا را نیز می‌توان به سیر ذهنی انسان معطوف دانست (اسکولز، ۱۳۷۲: ۱۰۷-۱۰۶).

البته روش‌های دیگری نیز برای ارائهٔ خودآگاه به شکل سنتی آن موجود بوده است که تعدادی از آن‌ها عبارت‌اند از: نقل گذشته به صورت خاطرات، گفتگو با کسی، نوشتن به کسی یا خطاب به خواننده؛ روایت ذهنی که به صورت سوم‌شخص و در زمان گذشته بیان می‌شود (مارتین، ۱۳۸۲: ۱۰۵)؛ شیوهٔ تحلیل‌روایی که در این شیوه

افکار شخصیت از صافی ذهن راوی می‌گذرد و کم‌وبیش مورد تفسیر نیز قرار می‌گیرد (اسکولز، ۱۳۷۲: ۱۱۵)؛ تک‌گفتار سستی و

اما در دنیای نویسندگی مدرن روش‌هایی برای انعکاس ذهن وجود دارد که در آن نگریستن مستقیم به ذهن و نمایش و تحلیل افکار حرف نخست را می‌زند. برخی از این روش‌ها عبارت‌اند از: برهم‌زدن جریان خطی روایات و یک‌پارچگی طرح داستانی؛ تمایل به تصویرسازی عوالم درونی از ضمیر ناخودآگاه گرفته تا کلیه فعل و انفعالات روحی و احساسی انسان؛ توجه به زمان ذهنی و تفاوت کشش این زمان با گذر عقربه‌های ساعت؛ توجه به چگونگی عملکردهای ذهنی و تأثیر عوامل مختلف در تغییر مسیر ذهن؛ توجه به چندلایگی ذهن و حلول خاطرات و اوامی مختلف به ذهن در آن واحد؛ انتخاب راوی‌هایی با زوایای دید مدرن؛ تک‌گویی درونی مستقیم و غیرمستقیم؛ تک‌گویی نمایشی؛ حدیث نفس یا خودگویی؛ انعکاس سیلان ذهن با استفاده از تکنیک‌هایی نظیر تونل‌زدن، به‌کارگیری زمان و مکان به‌هم‌ریخته، تداعی آزاد معانی، تبدیل زمان، مکان و شخصیت‌ها به یکدیگر و

هنری جیمز نیز برای ارائه درون، با تکیه بر مرکزهای مختلف ذهنی، روش‌هایی را ارائه داده است که از آن جمله می‌توان به تأکید بر ایهام و پوشیده‌گویی، آشکارسازی محتاطانه، اجتناب از روایت سوم‌شخص دانا یا فرم‌های زندگی‌نامه‌وار با ضمیر اول‌شخص اشاره کرد. وی این روش‌ها را با نوعی بازتنظیم زمانی داستان‌های تقویمی، همچون انتقال‌های زمان، عقب‌گردها و هم‌کناری رویدادها در روایات موزاییکی و بغرنج کامل‌تر کرد (چایلدز، ۱۳۸۶: ۸۹).

اما مهم‌ترین مشکل رمان مدرن به‌وجودآمدن پیچیدگی‌هایی برای انعکاس ذهن شخصیت‌هاست. جابه‌جایی‌های ذهنی و عوض‌شدن مسیر ذهن به‌طوری‌که حادثه یا واقعه‌های بدون منطق بیرونی جای خود را به حادثه یا واقعه‌ای دیگر دهد، به دشوارفهمی روایات می‌انجامد و گاه انعکاس حلول خاطرات مختلف به ذهن چنان

باعث درهم برهمی روایات می شود که تشخیص مرزی قاطع برای هر روایت را غیرممکن می سازد.

فاکتر معتقد است در این نوع داستان‌ها بسیاری از نظریه پردازان از جمله هنری جیمز به واکنش خوانندگان به اثر اهمیت خاصی می دهند و با دیدگاهی که مبتنی بر اصالت ذهن است معتقدند هر ذهنیت مشاهده گری می تواند وقایع را به گونه ای متفاوت ببیند (فاکتر، ۱۳۷۴: ۱۳۶)، اما در نهایت این نویسنده است که باید پیامزد چگونه دنیایی نزدیک به دنیای ذهن، اما قابل درک برای خواننده، ارائه دهد. بدین ترتیب، تلاش نویسندگان مدرن برای ارائه درون شخصیت‌ها به صورت طبیعی و مطابق با سیر ذهنیات انسانی، به ایجاد انواع خاصی از تکنیک‌های نویسندگی مدرن منجر می شود؛ از فنون ساده تر چون توجه به نوع خاصی از راویان گرفته تا تکنیک‌های پیچیده تر که داستان را طبق فرآیندها و عمل ذهن به پیش می رانند.

۵. انعکاس روش‌های ذهن‌گرایی در رمان شازده احتجاب

۵. ۱. درباره شازده احتجاب

رمان شازده احتجاب از هوشنگ گلشیری یکی از نخستین رمان‌های صرفاً ذهن‌گرایی ایرانی است که در سال ۱۳۴۸ منتشر شد و توجه بسیاری از محافل ادبی و ادیبان نوگرا را به خود معطوف کرد. این رمان را می توان یکی از نخستین رمان‌های سیلان ذهن ایرانی دانست که اندیشه‌های فرار در آن به درستی و طبق یافته‌های جدید درباره ماهیت ذهن منعکس شده است. در این داستان، گلشیری بی واسطه و مستقیم درون ذهن شخصیت داستانی‌اش جای می گیرد و درصدد انعکاس یافته‌ها، یادها، خاطرات و اوهام ذهنی اوست. کنش و واکنش‌های بیرونی داستان، تنها در این حد است که شازده خسرو احتجاب، بازمانده‌ای از سلسله مخلوع قاجاریه در حالی که بر صندلی اجدادی و در اتاقی خالی از اشیاء عتیقه نشسته است سر بر ستون دست‌ها می گذارد، سرفه‌های

پی‌درپی می‌کند و گاه‌گاه به نگرستن عکس‌های حول و حوش اتاق می‌پردازد تا با یادآوری گذشته‌ها به شناخت خود دست یابد. سایر آنچه در داستان اتفاق می‌افتد در ذهن شازده می‌گذرد و خواننده با درک بی‌واسطه ذهن او گذشته‌های دور دست زندگی‌اش و حتی زندگی اجدادش را درک می‌کند و در این بین خواسته‌ها و عقده‌های روانی انسانی را درمی‌یابد که خود از این نسل است اما بازمانده از تمام قدرت و جبروت پیشینیان خویش.

۲.۵. ذهن‌گرایی در رمان شازده احتجاب

از آنجا که تنهایی یکی از بزرگ‌ترین پیامدهای مدرنیته است، انسان‌های داستان‌های مدرن انسان‌هایی عمیقاً تنها تصویر می‌شوند. شخصیت‌های داستان شازده/احتجاب نیز انسان‌هایی هستند که تنهایی و بی‌کسی آن‌ها را واداشته است که با خاطرات و خیالات خود زندگی کنند؛ بنابراین، برخلاف داستان‌های پیشامدرن که کنش و واکنش‌های داستانی شکل‌دهنده طرح داستانی است، در شازده/احتجاب دو عنصر خاطره و خیال که عناصری کاملاً ذهنی هستند طرح داستان را پی می‌افکنند.

در این داستان از ذهنیات دو شخصیت، یعنی شازده و فخری، پرده برداشته شده است. البته اگر رمان را طبق گفته خود گلشیری بررسی کنیم، به جای سخن گفتن از شخصیت‌ها (شازده و فخری) باید از شخصیت (شازده) سخن بگوییم، زیرا گلشیری درباره رمان خود می‌گوید: «شازده فکر می‌کند آن‌چنان موفق شده است فخری را از نظر ذهن و جسم بسازد که می‌تواند ادعا کند ذهنیات او را می‌خواند و حتی می‌داند در اتاق دیگر در همین لحظه که شازده فکر می‌کند، فخری چه کار می‌کند و به چه می‌اندیشد» (گلشیری، ۱۳۸۰ ب: ۵۶). در واقع گلشیری ذهنیات فخری را نیز بازتاب ذهنیات شازده می‌داند. بر این اساس است که ذهنیات فخری تنها محدود به چیزی می‌شود که در محدوده ذهن شازده و محیط زندگی‌اش است. اما از آنجا که ساختار این دو ذهن به گونه‌ای متفاوت با یکدیگر بازتاب داده شده‌اند و قضاوت نهایی در

مورد اثر نیز برعهده خواننده است نه نویسنده، در این پژوهش ذهنیت هریک از این دو شخصیت به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد.

روش هایی که در داستان *شازده احتجاب* برای آشکارسازی لایه های درونی ذهن شخصیت ها استفاده شده متعدد است. گلشیری سعی کرده با مطالعه چگونگی عملکردهای ذهنی، روند واقعی یادآوری یک ذهن را بازسازی کند. وی برای دست یابی به این امر از روش ها و تکنیک های مدرن انعکاس ذهن استفاده کرده است که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهند گرفت و از آنجا که نقش اساسی در بازتاب عوالم درونی و عملکردهای ذهنی شخصیت های این داستان برعهده دو عنصر خاطره و تخیل است، چگونگی به کارگیری تکنیک های ذهن گرایی در این دو مبحث پی گرفته خواهد شد.

۵. ۲. ۱. خاطره

در داستان *شازده احتجاب* خاطرات نقش بسیار مهمی به عهده دارند؛ به طوری که کنش و واکنش های بیرونی داستان، آنجا که محدود به ذهن شازده است تنها محدود به نشستن شازده بر صندلی اجدادی، سرفه های پی در پی و نگرستن به عکس های خاندان والاتبارش است و آنجا که محدود به ذهن فخری است، تنها شامل بالا و پایین رفتن های فخری از پله های منزل، نگرستن به آینه، آراستن خود و پوشیدن لباس های فخرالنساء برای شبیه سازی شخصیتش به اوست. اما آنچه بخش اصلی داستان را شامل می شود، نخست خاطرات و خیالاتی است که با نگرستن به عکس ها به ذهن شازده خطور می کند و بدین وسیله خاطرات یک نسل از خاندان قاجار در مقابل چشمان خواننده محدود به ذهن او قرار می گیرد و سپس چیزی است که با نگرستن به اطراف و وسائل شخصی فخرالنساء، جلوی چشمان فخری رژه می رود و دغدغه های شخصی اش و کارهای بیمارگون شازده را شامل می شود.

فخری، کلفت سازده، می‌یابد و این امکان برای او مهیاست که به درک بی‌واسطه جهان از ذهنیت‌هایی پیچیده‌تر و گاه فروتر از انسان‌های معمولی نائل شود. راوی سوم شخص مدرن نیز در بسیاری از موارد شبیه به راوی اول شخص است. این نوع راوی دیگر، همچون راویان سوم شخص کلاسیک، دانای کل نیست که قادر باشد ذهن و فکر تمامی شخصیت‌های داستانی را بی‌کم و کاست بازگو کند؛ بنابراین، بسیاری از تنگناهایی که برای روایت اول شخص وجود دارد برای راوی سوم شخص مدرن نیز به وجود می‌آید. در این نوع روایت، اطلاعاتی که راوی از اشخاص دیگر می‌دهد بسته به نوع اندیشه و ذهن و فکر خود اوست. در واقع اشخاص و وقایع داستانی از صافی ذهن یک نفر می‌گذرند و سپس به خواننده منتقل می‌شوند.

یکی از ویژگی‌هایی که رمان سازده / احتجاب بر بستر آن به انعکاس ذهنیات شخصیت‌ها دست زده است به کارگیری توأمان زوایای دید مدرن است. گلشیری در این رمان مخلوطی از روش اول شخص و سوم شخص محدود به ذهن شخصیت‌ها را بدون هیچ مرزبندی یا فصل‌بندی پیاده کرده است.

محور اصلی رمان بر زاویه دید سوم شخص نهاده شده که البته این دیدگاه محدود به ذهن سازده و کلفتش فخری است. اما به کارگیری تک‌گویی‌های درونی مستقیم و غیرمستقیم، زاویه دید را از سوم شخص به اول شخص در نوسان نگاه می‌دارد. اگرچه در رمان هیچ فصل‌بندی وجود ندارد و داستان به صورت یک پارچه ارائه شده است، صالح حسینی برای تسهیل در خوانش رمان و مشخص کردن حد و مرز عوض شدن راوی و زاویه دید، رمان را به چهاربخش تقسیم می‌کند؛ بخش اول: از آغاز رمان تا صفحه ۶۰، که از نظرگاه سوم شخص محدود به ذهن سازده روایت می‌شود. بخش دوم: از صفحه ۶۰ تا ۸۵ که زاویه دید سوم شخص و محدود به ذهن فخری است. بخش سوم: از صفحه ۸۵ تا ۱۱۶ که این بخش نیز همچون بخش اول با زاویه دید سوم شخص محدود به ذهن سازده روایت می‌شود. بخش چهارم: از صفحه ۱۱۶ تا پایان کتاب که با زاویه

دید سوم‌شخص و به روش دانای کل روایت می‌شود. در سراسر بخش اول تا سوم در حین اینکه ماجرا محدود به ذهن شخصیت‌هاست تک‌گویی درونی مستقیم و غیرمستقیم همان شخصیت نیز مندرج است و زاویه دید مدام از سوم‌شخص به اول‌شخص تغییر جهت می‌دهد (حسینی، ۱۳۷۲: ۶۰).

۵. ۲. ۱. سیلان ذهن^۴

سیلان ذهن شیوه‌ای در نوشتار است که تفکرات و سیر بی‌وقفه، ناهموار و بی‌پایان اندیشه‌های شخصیت، همان‌گونه که از طریق تداعی معانی به ذهنش خطور می‌کند، نوشته می‌شود. سیلان ذهن در داستان مدرن با توجه به مسائلی چون عدم ثبات ذهن بر یک ماجرای واحد، به‌هم‌ریختگی زمانی، تداعی‌های آزاد معانی، به‌هم‌ریختن نحو و ترتیب کلام، زبان شعرگون، ورود خاطرات و یادهای مختلف در آن واحد به ذهن و... خود را می‌نمایاند که تقریباً اکثر این تکنیک‌ها در این رمان قابل مشاهده‌اند:

الف) تسخیرناپذیری اندیشه: خالق اصطلاح سیلان ذهن یا سیلان آگاهی، ویلیام جیمز، معتقد بود: آگاهی ملقمه‌ای است از آنچه تجربه کردیم یا تجربه می‌کنیم. هر اندیشه جزئی از یک آگاهی شخصی است که منحصر به فرد و در حال تغییر مداوم است؛ در طی زمان دچار تحول و دگرگونی می‌شود و به اشکال مختلف درمی‌آید و هجوم آن به ذهن نیز آنقدر سریع است که پیش از اینکه بتوانیم متوقفش کنیم به انتها می‌رسد یا اگر بخواهیم آن را باز داریم بی‌درنگ تغییر ماهیت می‌دهد. همچون برف‌ریزه‌ای که با قرار گرفتن در دستی گرم کیفیت بلورین خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین دستیابی به اندیشه و تسخیر آن کاری بس دشوار است و تجزیه و تحلیل درون‌نگرانه ذهن چنین است که گویی بخواهیم برای درک چگونگی حرکت فرفره‌ای چرخان آن را متوقف کنیم یا چراغ گاز را آنقدر به سرعت روشن کنیم که بتوانیم شکل تاریکی را ببینیم (ایدل، ۱۳۶۷: ۲۷).

شازده احتجاب داستانی است که مرور خاطرات در بخش اعظمی از آن به عمد صورت می‌گیرد. در این داستان شازده برای شناخت خود در حال نظام‌بخشیدن به محور اندیشه‌هایش است؛ اما تلاطم‌های حیات روانی، نیازها، کشمکش‌ها و آرزوهایش ناخواسته از ناخودآگاه سرمی‌کشند و اندیشه‌ها و خاطراتی جدید را جانشین خاطرات پیشین می‌کنند. ورود این خاطره‌ها به ذهن آن‌قدر سریع است که حتی به خاطره پیشین فرصت به انتها رسیدن نمی‌دهند؛ تسخیرناپذیری اندیشه در این داستان تاحدی است که هنوز در ذهن شخصیت‌ها خاطره پیشین به انتها نرسیده خاطره جدید جایگیر می‌شود. این نکته بخصوص در اندیشه‌های فخری که تعمدی نیز در نظام‌بخشیدن به اندیشه‌هایش ندارد نمایان‌تر است: «خانم می‌گفت: "من اعتقاد ندارم، این حرف‌ها مال آدم‌های بی‌سروپاست. مال آن‌هاست که باید صبح تا شب جان بکنند و حتی جا برای خوابیدن نداشته باشند". خدا کنه شازده بلند شه بیاد بریم سر میز. آخه غذا سرد می‌شه. شازده اون طرف میز و من این طرف. چرا بچه‌دار نمی‌شه. دلم می‌خواست ده تا بچه داشتم، پسر و دختر، همه قشنگ، مثل... لچک هم برای اینجور جاها خوبه نه گردی روی آدم می‌نشینه نه... شازده گفت: "فخری باید جون بکنه نه تو". خوب دیگه نصیب بعضی آدم‌ها همین است. چرا کتابا رو سوزوند؟» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۶۵).

ب) تداعی آزاد معانی: تبدیل خاطرات مختلف به یکدیگر و عوض شدن مسیر ذهن، اگرچه گاهی بدون ارائه دلیل خارجی انجام می‌گیرد، اصولاً تداعی معانی بیشترین نقش را در تغییر ناگهانی مسیر ذهن، پیشبرد خاطرات و آشکار کردن گذشته شخصیت‌ها عهده‌دار است.

تداعی معانی یا تداعی آزاد ذهن فرآیندی روانی است که در آن شخص اندیشه‌ها، کلمات، احساسات یا مفاهیمی را به هم ارتباط می‌دهد که قابلیت فراخواندن یکدیگر را دارند. این تداعی‌ها گاه حاصل گذشته، زندگی و تجربیات خود فرد هستند و گاه

ریشه در اساطیر، باورهای عمومی و سنت‌های فرهنگی فرد دارند. گاهی حدوث این تداعی‌ها در ذهن بدون هیچ منطقی است که به آن تداعی‌های آزاد گفته می‌شود (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۵۹).

از ویژگی‌های تداعی معانی در داستان شازده‌احتجاب این است که در مواردی که ماجرا بر محور ذهن شازده می‌گردد، فرآیندهای فکری به صورت ثابت‌تر و استوارتر حادث می‌شوند؛ روایت شکلی منظم‌تر به خود می‌گیرد؛ تداعی معانی تقریباً در جهت پیشبرد حوادث داستانی قرار می‌گیرد و چندان باعث از این شاخه به آن شاخه پریدن و تشتت روابط داستانی نمی‌شود. ولی در مواردی که ماجرا بر محور ذهن فخری می‌گردد، تداعی‌های معانی نقش اساسی‌ای در تبدیل روایات به یکدیگر و یادآوری خاطرات و حتی نیمه‌رها کردن خاطرات پیشین و روی آوردن به خاطرات و تخیلات جدیدتر دارند؛ به طوری که می‌توان گفت عامل اساسی سیر ذهن فخری مگر در موارد معدودی تداعی معانی است. نمونه‌ای از تداعی معانی که باعث عوض شدن مسیر ذهن فخری می‌شود عبارت است از:

«عکس را با دامن فخری پاک کرد. فخرالنساء می‌خندید. شازده احتجاب اخم کرده بود: این همه ش همین طوره. ولی اون شب چطور می‌خندید! چه دلی داره! اون هم جلو مرده. چقدر ترسیدم» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۴).

«خم شد به عکس هم نگاه کرد: همه‌اش یخه دالبری، مٹ لباس خانم، همان که... خون داشت از کنار لیش به شمد نشست می‌کرد و هی پهن‌تر می‌شد. گفتم: شازده جون جلو مرده خوب نیست» (همان: ۱۱).

چنان‌که می‌بینیم، در این قطعات اخم شازده در عکس تداعی‌کننده صحنه خنده او در کنار جسد فخرالنساء و یخه دالبری لباس، تداعی‌کننده لباس فخرالنساء در لحظه مرگ و در نتیجه یادآور خاطره مرگ او برای فخری است.

ج) تونل زدن: یکی دیگر از ویژگی‌های داستان‌های سیلان ذهن توجه به چندلایگی ذهن انسان‌ها و انعکاس لایه‌های مختلف ذهنی در آن واحد با استفاده از حفر تونل‌هایی در زمان حال به سوی گذشته شخصیت‌هاست.

لئون ایدل معتقد است: داستان‌های مدرن برخلاف داستان‌های کلاسیک بر روال خطی حرکت نمی‌کنند و این گونه نیست که داستان از گذشته‌های دور آغاز شود، تمام حال را دربرگیرد و سپس احیاناً به آینده توجه کند. نویسنده مدرن بیشترین تأکید را بر زمان حال دارد و به قول تی. اس. الیوت «زمان گذشته و زمان آینده، آنچه امکان بودن داشته و آنچه بوده است رو به یک مقصد دارند که پیوسته زمان حال است» (ایدل، ۱۳۶۷: ۱۳۴). نویسندگان مدرن با تأکید بر این امر و بر مبنای این اصل که گذشته همواره در یکی از سطوح ذهن انسان حاضر است، ماجراهای زمان حال را در داستان اصل قرار می‌دهند و سپس با حفر تونل‌هایی در درون ذهن شخصیت، گذشته انسان و تفکراتش درباره آینده را بیرون می‌کشند.

ویرجینیا ولف در یادداشت‌های رمان *خانم دالووی* از این تکنیک به‌عنوان تکنیک تونل زدن یاد می‌کند و معتقد است نویسنده با استفاده از این تکنیک گذشته شخصیت‌ها را از زیر خاک بیرون می‌آورد. بدین ترتیب، شخصیت‌ها به‌صورت موجودات دوپاره‌ای تجلی می‌یابند که در گذشته و حال زندگی می‌کنند. فکرهای کنونی آن‌هاست که به ما می‌گوید کیستند و خاطرات گذشته‌شان است که آن‌ها را توضیح می‌دهد و به ما می‌گوید که چگونه این شده‌اند که هستند (چایلدز، ۱۳۸۶: ۱۸۳).

این تکنیک یکی از روش‌های اساسی در شکل‌گیری رمان *شازده احتجاب* نیز هست و تقریباً تمام داستان از حفر تونل‌هایی در زمان حال شازده تشکیل شده است که خواننده با ورود به این تونل‌ها به گذشته شخصیت‌ها سرک می‌کشد. تأکید بر این تکنیک هم اولویت زمان حال را به‌خوبی انعکاس می‌دهد، هم بر لایه‌های مختلف ذهن

تأکید دارد و هم به وجود خاطرات و یادهای گوناگون به‌طور هم‌زمان و نامرتب در ذهن انسان اشاره می‌کند؛ برای مثال در صفحه ۵۳ در حالی که شازده در حال یادآوری ملاقاتش با فخرالنساء در زمان نامزدیشان است و فخرالنساء به دنبال یافتن ماجرای پشیمانی پدربزرگ در کتاب خاطرات اجدادی است، سیر ذهن شازده در آن زمان نیز نشان داده می‌شود و خاطره منیره‌خاتون در ذهن شازده بیدار می‌شود. بنابراین با تکنیکی که ویرجینیا ولف از آن با عنوان تونل‌زدن یاد می‌کند، یادآوری خاطره‌ای درون خاطره‌ای دیگر شکل می‌گیرد و ماجرای منیره‌خاتون غیرمنقطع و پیوسته در ذهن شازده نقش می‌بندد. از طرفی ذهن شازده تنها به این ماجرا ختم نمی‌شود و طرح بی‌رنگ فخرالنساء نیز در ذهنش نقش می‌بندد و به او نیز می‌اندیشد؛ نکته‌ای که بر چندلایگی ذهن شازده نیز دلالت دارد.

د) گرایش به بی‌طرحی و بی‌قصگی: یکی دیگر از ویژگی‌های داستان‌های سیلان ذهن گرایش به بی‌قصگی است. زیرا داستان‌های سیلان ذهن عموماً روایات آدم‌هایی هذیانی، خواب‌آلوده، بیمار و مجنون است. بیشتر داستان‌هایی که از تکنیک بازتاب ذهن استفاده می‌کنند جنبه روان‌شناختی دارند و از آنجا که به دلالت‌های ضمنی و بسیار نمادین روی می‌آورند به ژانرهای غیرروایی تبدیل می‌شوند و گرایش به بی‌قصگی در این داستان‌ها دیده می‌شود. هانیول بی‌طرحی و بی‌قصگی را خصیصه ویژه رمان‌های مدرن می‌داند و معتقد است در این نوع داستان‌ها خواننده در ابتدا با حقایق به ظاهر بی‌مناسبت با یکدیگر مواجه می‌شود؛ اما با پیشرفت داستان، روابط ساختاری موجود در داستان نیز کشف می‌شود (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۲۲۴؛ هانیول، ۱۳۸۳: ۱۸).

ساختار داستانی شازده‌احتجاب نیز، برخلاف داستان‌های پیشامدرن، از آغازی طبیعی به سوی فرجامی قطعی حرکت نمی‌کند. این داستان بر محور ذهن انسانی تب‌زده، مسلول، در حالت نزع و با به‌هم‌ریختگی‌های روانی بی‌شمار در جریان است که با بی‌نظمی کامل زمان و مکان رقم خورده است؛ بنابراین، ساختار داستانی‌اش

با وجود دربرداشتن منطق علت و معلولی قوی، در ظاهر برخوردار از نظم و انضباط طرح ارسطویی نیست. این به هم ریختگی تا جایی است که بازنویسی داستان تقریباً کاری غیرممکن به نظر می‌رسد.

ه) **تبدیل‌های ناگهانی:** از ویژگی‌های مهم داستان‌های سیلان ذهن این است که این داستان‌ها اگرچه در ساختار درونی خود انسجام دارند، از نظر زمان و مکان و حتی شخصیت دچار آشفتگی‌اند. در حیات تصادفی رؤیا و خواب و خیال بارها دیده شده شخصی که خواب‌بیننده یا خیال‌کننده با او طرف بوده است بدون مقدمه‌چینی تبدیل به شخص دیگری می‌شود. این اتفاق در مورد مکان‌ها و زمان‌ها نیز می‌افتد و تبدیل مکانی به مکان دیگر و زمانی به زمان دیگر در عالم خواب و خیال امری عادی به نظر می‌رسد. داستان‌نویسان مدرن برای انعکاس این وجه از خصوصیات ذهن به ترفندهایی دست زده‌اند که از آن جمله می‌توان به قطع شدن سخن راوی بدون مقدمه‌چینی و دادن رشته سخن به دست راوی دیگر و تبدیل ناگهانی شخصیت‌ها به یکدیگر، جابه‌جا شدن مکان‌ها و زمان‌ها با یکدیگر و...، بدون اینکه نویسنده راهنمای خواننده باشد، اشاره کرد.

در داستان *شازده احتجاب* تقریباً تمامی این ترفندها مشاهده می‌شود. عوض شدن ناگهانی راوی و زاویه دید در این داستان با نوسان روایت بین شازده و فخری و راوی دانای کل و تعویض زاویه دید از سوم شخص به اول شخص و برعکس خود را می‌نمایاند. تغییر مسیر ذهن و گذر از ماجرای به ماجرای دیگر نیز از سایر ترفندهای به کارگرفته شده در این داستان است که سیلان ذهن شخصیت‌ها را نشان می‌دهد. این تکنیک خواه ناخواه با تغییر زمان و مکان نیز همراه است. ویژگی خواب‌گونه تبدیل شخصیت‌ها به یکدیگر نیز در مورد فخری که شازده سعی در تغییر شخصیت او دارد اتفاق می‌افتد؛ به طوری که در طی داستان حتی خود فخری هویت خود را گم می‌کند؛ تا جایی که حتی در بخشی از داستان که از دید فخری روایت می‌شود، فخری برای

فخرالنساء از ضمیر اول‌شخص و برای خود گاه از ضمیر اول‌شخص و گاه سوم‌شخص استفاده می‌کند: «شازده توی تاریکی ایستاده بود، داشت دست‌های سردش را به تن برهنه فخری می‌کشید. آهسته آهسته رفتم نزدیکش. دستم را گذاشتم روی شانهاش، گفتم: «شازده قباحت دارد، پس اقلأً مثل جد کبیرت عقدش کن». شازده برنگشت، داشت گردن فخری را می‌بوسید. دستش را دور کمر من، دور کمر فخری، حلقه کرده بود» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۶۹).

و) تشتت زمانی: نکته قابل توجه دیگر در داستان‌های سیلان ذهن این است که در این داستان‌ها برخلاف داستان‌های رئالیستی که شخصیت‌ها به‌طور افقی و با حفظ ترتیب و توالی زمانی بررسی می‌شوند، برش شخصیت و بررسی آن به شکل عمودی است. در این حالت، توالی زمان از بین می‌رود و عنصر علت و معلولی جنبه ناخودآگاه به خود می‌گیرد؛ کلیه حوادث در مدتی بسیار محدود اتفاق می‌افتند و حوادث از فشرده‌گی استعاری خاصی که بیشتر شعری است تا قصه‌ای برخوردار می‌شوند (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۳۹-۲۳۸). این نکته برگرفته از اندیشه‌های مدرن درباره‌ی زمان ذهنی است که کشش آن با زمان واقعی گذر عقربه‌های ساعت یکسان نیست.

برگسون در مورد زمان و دیرند^۵ نیز به‌عنوان «پیشروی مستمر گذشته که در زیر دندان آینده جویده می‌شود و همچنان که به پیش می‌رود آماس می‌کند»، بر انعکاس واقعی ذهن و گذر اندیشه تأکید داشت. وی معتقد بود اگر بخواهیم برحسب حرکت ساعت بیندیشیم خود را محدود کرده‌ایم؛ یعنی اندیشه را که زنده و شدت‌یابنده و پیمانده‌ای از روح است با آنچه مثل ماده بی‌حس و دربرگیرنده بخشی از فضاست مخلوط کرده‌ایم. بر این اساس وی زمان ساعت کوکی را زمان خطی می‌دانست و معتقد بود واقعیت با تجربه‌ی زمان در ذهن مشخص می‌شود نه با زمان ساعت کوکی (آنترمایر، ۱۳۷۶: ۳۶۸/۱؛ چایلدز، ۱۳۸۶: ۶۰-۶۱). مطابق این اندیشه، رمان‌نویس به‌جای اینکه وقایع رمان را در امتداد مسیر زمان به پیش ببرد با کاوش در اعماق ذهن و

خاطرات شخصیت‌ها رمانی می‌نویسد که ظاهراً فقط یک روز از زندگی شخصیت اصلی را دربرمی‌گیرد و به جای ارائه چارچوبی بیرونی مبتنی بر ترتیب زمانی، با غوطه‌ورشدن در ذهن شخصیت‌ها، سرگذشت‌ها و احساساتشان را بازگو می‌کند (دیجز، ۱۳۷۴: ۱۱۸-۱۱۷). در این نوع از داستان‌ها، اهمیت و نقش زمان حال آشکارتر است. زمان حال بر همه داستان حکم فرماست درحالی که گذشته همچون خورشید پس ابر گاه آشکار می‌شود و گاه پنهان. به‌طور خلاصه می‌توان گفت در داستان مدرن تمامی وقایع گذشته در چارچوب زمان حال منعکس می‌شود (مقدادی، ۱۳۸۲: ۴۵). تی. اس. الیوت نیز آگاهی عمیق به زمان را، به معنی درهم آمیزی گذشته و حال، این‌گونه بیان می‌کرد: «زمان گذشته و زمان آینده، آنچه امکان بودن داشته و آنچه بوده است رو به یک مقصد دارند که پیوسته زمان حال است» (ایدل، ۱۳۶۷: ۱۳۴).

داستان شازده/احتجاج نمونه مسجلی است برای هم‌زیستی گذشته و حال و این سخن برگسون که معتقد بود: «لحظة حال است که تمام گذشته را دربردارد. همه چیز یعنی انباشته همه اعصار همین لحظه کنونی است» (آنترمایر، ۱۳۷۶: ۳۶۹/۱). زمان در این داستان، برطبق ویژگی‌های زمان در داستان‌های مدرن، درون‌گستری در حال و برگرفته از صورت دایره‌ای زمان است که برگسون، آگوستین، هنری جیمز و سایر نظریه‌پردازان زمان ذهنی بر آن تأکید داشته‌اند. مدت زمانی که بعد خارجی داستان بر آن جاری است، ساعات محدودی است که از سر شب تا خروس‌خوان صبح ادامه دارد. اما بخش اصلی داستان در محدوده دیرند یا زمان پرکشش ذهن در جریان است و آغاز و پایان داستان با عباراتی تقریباً مانند هم به یکدیگر گره خورده‌اند. در سطر اول داستان می‌خوانیم: «شازده احتجاج توی همان صندلی راحتی اش فرورفته بود و پیشانی داغش را روی ستون دستش گذاشته بود و سرفه می‌کرد» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۷). این حالت شازده در طی داستان نُه بار تکرار می‌شود و نشان می‌دهد که در سراسر داستان، جسم شازده به این صورت ثابت و صامت بوده و تمام عملکردهای داستانی در ذهن او

جریان داشته است. داستان با توصیفات نظیر همان سطر نخست پایان می‌یابد. در صفحه پایانی کتاب می‌خوانیم: «سر شازده زیر بود روی ستون دست‌هایش. دست‌هایش می‌لرزید، پیشانی‌اش سرد شده بود» (همان: ۱۱۸).

زمان آغاز داستان نیز در صفحه نخستین کتاب سر شب توصیف شده است: «سر شب که شازده پیچیده بود توی کوچه، در سایه روشن زیر درخت‌ها، صندلی چرخدار را دیده بود و مراد را که همان‌طور پیر و مجالده توی آن لم داده بود» (همان: ۷). در پایان کتاب زمان داستان این‌گونه توصیف شده است: «صبح کاذب همه‌اتاق را روشن کرده بود و از دوردست‌ها خروس‌ها می‌خواندند» (همان: ۱۱۸). بنابراین کل داستان شازده‌احتجاج در محدوده این مدت زمان کوتاه جاری است که این نکته تأکیدی است بر دیرند یا زمان پرکشش و توجه به عمق و گستردگی زمان ذهنی.

در میانه داستان نیز جز در موارد معدودی با زمان واقعی مواجهه نیستیم. زمان در محدوده ذهن شازده می‌گردد و هرگز نیز ایستا نیست و همچنان که لایه‌های زیرین ذهن شازده به رویه ذهنش می‌آیند، زمان نیز از گذشته به حال، از حال به گذشته، و در گذشته نیز به گذشته‌های دورتر و نزدیک‌تر تبدیل می‌شود؛ بنابراین مصداق واقعی زمان دایره‌ای که انسان در مرکز آن واقع است و هر لحظه با چرخاندن سرش به سمتی وجهی از آن زمان را می‌بیند در رمان شازده‌احتجاج به چشم می‌آید.

نکته قابل توجه دیگر در داستان‌های سیلان ذهن توجه به عدم ترتیب زمانی وقایع در ذهن شخصیت‌هاست. این نکته بدین معنی است که ترتیب قرار گرفتن حوادث در ذهن برحسب زمان اتفاق افتادنشان نیست؛ بلکه برحسب درجه اهمیتشان برای فرد است. بر این اساس گاه حوادثی که مربوط به گذشته‌های بسیار دور از زندگی شخصیت است همواره در لایه رویی ذهن او موجود است و کوچک‌ترین حادثه خارجی یا اتفاق درونی عامل به یادآورنده آن حادثه می‌شود. حادثه مرگ فخرالنساء و

عملکرد شازده در کنار جنازه او چنین جایگاهی در ذهن فخری و ماجرای منیره خاتون نیز چنین نقشی در ذهن شازده دارد.

(ز) به کارگیری زبان ویژه ذهن: یکی دیگر از ویژگی‌های داستان‌های سیلان ذهن استفاده از زبان خاصی است که بر اساس ویژگی‌های ذهن تنظیم شود و قادر به انعکاس پیچیدگی‌ها و تودرتویی‌های ذهن شخصیت‌ها باشد.

ویلیام جیمز معتقد است اگر در آن واحد سه اندیشه مختلف در ذهن ما حضور داشته باشند، هرگز این سه اندیشه در یک زمان واحد بر یکدیگر به‌طور کامل منطبق نیستند؛ بنابراین، اگر کسی بخواهد اندیشه‌های در حال حرکت را در قالب زبان بیان کند، با لایه‌ها و ابعاد چندگانه اندیشه در ذهن مواجه است که بازنمایی آن به وسیله زبان که تک‌بعدی است امکان‌پذیر نیست (بیات، ۱۳۸۷: ۲۹). به عقیده برگسون، زبان برای جنبه‌های عینی و مقاصد علمی طراحی شده است نه برای بیان حیات عمیق ذهن. مثلاً هر یک از ما ممکن است به گونه‌ای متفاوت عشق بورزیم و به گونه‌ای متفاوت نفرت داشته باشیم اما زبان این حالت‌ها را برای همه ما یکسان منعکس می‌کند و از آنجا که معیار مشترکی میان ذهن و زبان وجود ندارد ترجمان کامل تجربیات روح توسط زبان ناممکن است (شوارتس، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۲). اما نویسندگان مدرن و حتی خود برگسون به این امر اعتقاد داشتند که با پژوهش در زبان می‌توان زبانی را آفرید که ویژگی‌های ذهن را داشته باشد. زبانی که بر مبنای روان‌شناسی تنظیم شود و در آن احساس و اندیشه حرف نخست را بزند نه جریان‌های داستانی. بنابراین اینان برای نشان دادن تداعی‌های معانی، ابعاد چندگانه ذهن، جریان نامرتب احساسات و انعکاس سیر بی‌نظم فکر که از سطح پیش‌تکلمی آغاز می‌شود زبان خاصی برگزیدند که از منطق طبیعی زبان اندکی فاصله داشت و از منطقی نزدیک به ساختار ذهن برخوردار بود.

راهکاری که هولمن برای توصیف محتوای دقیق فکر به کار می‌گیرد این است که نویسنده عوامل گوناگون بی‌ارتباط با هم و غیرمنطقی را همچون سیر بی‌نظم فکر در

طی کلمات به بیان آورد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۳۷). در این روش اصل بر این است که نه چیزی روایت شود و نه چیزی گفته شود و نه نویسنده‌ای وجود داشته باشد؛ بلکه تنها پاره‌پاره‌هایی از نقوش ذهنی بر کاغذ نقش ببندند و حافظه شخصیت داستانی بدون اینکه نظم مرحله گفتار را داشته باشد به وسیله کلمات روبه‌روی خواننده قرار گیرند. این روش برخلاف رمان‌های کلاسیک آوامحور نیست؛ حتی زمانی که شخص در خاطرات خود به دنبال چیزی می‌گردد هرگز نباید وانمود شود که این یادآوری‌ها از طریق گفتار انجام می‌گیرد (مندنی‌پور، ۱۳۸۳: ۲۱۳-۲۱۲). در این شیوه مرز بین خواب و بیداری از میان برداشته می‌شود و به هم‌ریختگی ساختمان جملات و حتی کلمات از پیامدهای آن است.

مارسل پروست و جیمز جویس معتقد بودند که اگر بخواهند زبانی بیافرینند که پیچ‌وتاب‌های ذهن و سیلان اندیشه را منعکس کند باید از زبانی شعرگونه و حاوی استعاره، نماد و تصویر کمک بگیرند. نویسندگان بسیاری برای نزدیک شدن به حال‌وهوای ذهن، بخصوص در حالت تک‌گویی درونی، سعی در برجسته‌سازی سازوکارهای استعاری زبان داشتند و معتقد بودند زبان ذهن به زبان استعاری شعر بسیار نزدیک است. البته روند تداعی خاطرات در فرآیندهای ذهنی تنها معطوف به استعاره نیست، بلکه مبتنی بر هر دو محور هم‌نشینی و جان‌نشینی است. بنابراین، این داستان‌ها کم‌وبیش از مجاز نیز بهره می‌برند (بیات، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۵). برگسون بر تأثیر ایماژها و ریتم بر انعکاس زبان ذهن تأکید داشت. وی معتقد بود برای انتقال درونیاتمان باید «موفق شویم با ریتم و آهنگ، با نقطه‌گذاری، با طول نسبی جملات و بخش‌های جملات، با رقص‌های خاص جملات که ذهن خواننده را می‌سازند و دائماً آن را با سلسله‌ای از حرکت‌های نوظهور هدایت می‌کنند کاری کنیم که جملات منحنی‌ای از فکر و احساس را توصیف کنند که مشابه همان چیزی است که ما خود توصیف می‌کنیم» (شوارتس، ۱۳۸۳: ۴۴).

در رمان *شازده احتجاب* به هم‌ریختگی و عدول از نحو درست فارسی تا آن حد نیست که فاصله سطوح عین و ذهن یا خواب و بیداری از میان برداشته شود. در نگارش این داستان برخلاف داستان‌های سیلان ذهن حتی پابندی به قواعد سجاوندی نیز کاملاً مشهود است. نحو در این داستان تقریباً با روند نحو درست فارسی پیش می‌رود و اگرچه در جاهایی عدول از قاعده و هنجارهای نحوی دیده می‌شود، این میزان روی گردانی از قاعده‌های نحوی متناسب با هنجار زبان ذهن نیست. ذهن شازده تقریباً با زبان رسمی مدرسی فارسی انعکاس داده شده است و زبان فخری نیز اگرچه عامیانه و شتابزده است، حتی ناهنجاری‌های زبان عامیانه را ندارد، چه رسد به زبان ذهن. برخی از به هم‌ریختگی‌های نحوی در رمان *شازده احتجاب* عبارت‌اند از:

۱. حذف فعل یا بخش‌هایی از جمله:

«جد کبیر حتماً می‌خندیده و خاطر انورش را انبساطی...» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۹)

«کاش پنجره را باز می‌کردم تا اقلاً این بوی نا...» (همان: ۱۶)

«من فقط به سقف نگاه می‌کردم و به گل و بوته‌های گچ‌بری و به آن فرشته که از

میان گل‌های اطلسی...» (همان: ۸۵)

۲. به هم‌ریختن ارکان جمله:

«وقتی شکار پیدا نمی‌کردند آدم می‌زدند. بچه‌ها را حتی» (همان: ۱۰۰)

«گندم را پدربزرگ و ملاها احتکار کرده بودند توی انبارهایشان» (همان: ۸۶)

«لب‌هایش را سرخ کرده بود. با چی؟ نمی‌دانم. حتی چانه‌اش هم سرخ بود. ماتیک

نبود، حتماً» (همان: ۹۶).

اما هنر عمده گلشیری در خلق اثری نو به کارگیری زبانی است که توانایی انعکاس خاطرات، اوام، خیالات و حالات رؤیاگونه داستان را داشته باشد که آن را می‌توان در به کارگیری آهنگ خاص کلام، به کارگیری استعارات، ساختار شکنی‌ها، عدم قطعیت‌ها، سمبل‌ها و به‌طور خلاصه در زبانی شعرگون جست‌وجو کرد.

توجه به سابقه شاعری گلشیری در این مورد اهمیت زیادی دارد؛ زیرا گلشیری پیش از روی آوردن به داستان‌نویسی شاعر بوده است. به اعتقاد منوچهر آتشی «وی نمونه بارز واگشت قصه به سمت شعر و مصداق واقعی این سخن فاکتر است که نویسندگان نو بیشتر شاعرانی هستند که با فروهستن حرفه شاعری به حرفه پردامنه‌ای چون داستان‌نویسی روی می‌آورند» (آتشی، ۱۳۸۰: ۹۶-۹۵).

کاربرد زبان پر قدرت شاعرانه گلشیری در داستان شازده احتجاب تا حدی است که بسیاری از بخش‌های داستان را با اندکی تغییر می‌توان به شعر تبدیل کرد. تقریباً تمام بخش‌های داستان بخصوص جاهایی که سیلان ذهن شخصیت‌ها با سرعت بیشتری در جریان است یا راوی دانای کل جریان روایت را به دست دارد، جملات کوتاه و مقطع است و موسیقی‌ای شبیه به موسیقی شعر سپید فارسی نثر را در بر می‌گیرد؛ به طوری که این بخش‌ها با اندکی دگرگونه نوشتن به شعر مدرن تبدیل می‌شوند:

و سرفه کرد/بلند/کشدار/فهمید که نمی‌تواند/و رها کرد/تا همچنان/عکسی
بماند/نشسته بر تختی/یا بر پشت اسبی/رام/یا پشت آن توده گوشت/بی‌شکل و زنده
و/خندان (همان: ۱۷).

برگشت/برش داشتم/سرد بود/تلخ بود/آدم گرمش می‌شد/شازده دور بود/از پشت
آب‌های حوض می‌دیدمش/آب‌ها/تکان می‌خوردند (همان: ۷۳).

از دیگر ویژگی‌های شعرگونه داستان شازده احتجاب، برهم‌زدن ساختارهای معمول و بهره‌مندی از نوعی ساختار وهم‌گونه و نسبت‌دادن اوصاف خیالی به اشیا و افراد موجود در داستان و به کارگیری استعاره‌ها و تشخیص‌بخشی‌هاست:

«باز همان دو دیوار سیاه و پُرگو بر گرد شازده کشیده شد» (همان: ۳۱).

«دو دیوار با چشم‌های موریانه‌خورده‌شان در دو طرف او نشسته بودند» (همان).

«چلچراغ‌ها آمده بودند پایین تا روی میز. فخری نه، فخرالنساء پشت آن بلورهای

الوان تکه تکه شده بود» (همان: ۷۶).

۵. ۲. ۱. ۳. تک‌گویی^۶

از ویژگی‌های بارز رمان قرن بیستم تک‌گویی شخصیت‌ها در رمان است. رمان قرن بیستم از جانب شخصیت سخن می‌گوید نه از جانب نویسنده و به‌جای ارائه اندیشه‌ها به ارائه احساسات شخصیت می‌پردازد. البته این بدین معنا نیست که تا پیش از قرن بیستم هیچ‌گاه تک‌گویی در رمان وجود نداشته است. اما روش‌هایی که تا پیش از قرن بیستم برای تک‌گویی در نظر گرفته می‌شد تغییری در سبک و ساختار رمان نمی‌داد. اصولاً با افزودن جملاتی نظیر «با خود گفت» نقل می‌شد و خواننده وارد جهان پیچیده احساسات درونی شخصیت نمی‌شد (سیدحسینی، ۱۳۸۵: ۱۰۶۸/۲). زیرا از گفته‌های پیشینیان می‌توان استنباط کرد که به نظر آن‌ها اندیشه عبارت بود از گفتار منهای صدا و در واقع به‌نظر آنان گفتگوی درونی از نظر ساختاری برابر بود با همان صورت زبان گفتار شفاهی؛ بنابراین، شخصیت‌پردازی از طریق اندیشه با شخصیت‌پردازی از طریق صناعات بیان یک شکل بود و این نظر که اندیشه گفتار به‌زبان نیامده نیست بلکه اسلوب بیانی دیگری دارد، در قرن هجدهم است که بر ادب‌روایی تأثیر می‌گذارد و در شخصیت‌پردازی تحول ایجاد می‌کند (اسکولز، ۱۳۷۲: ۱۱۰).

تک‌گویی از نظر نوع مخاطب، اینکه مخاطب داشته باشد یا نه، گفتگو با خود یا فاقد هرگونه مخاطبی باشد، به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. تک‌گویی درونی ۲. تک‌گویی نمایشی ۳. حدیث نفس یا خودگویی (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۰۷).

از بین این تک‌گویی‌ها تک‌گفتار درونی در داستان شازده/حتجاب آشکارتر است. این نوع تک‌گفتار را می‌توان از تحولات شخصیت‌پردازی در ادبیات مدرن دانست که در واقع تکنیکی برای پیاده‌سازی سیلان ذهن شخصیت است.

ژان پل سارتر معتقد است شیوه گفتار درونی یا تک‌گویی درونی بیان اندیشه به هنگام بروز و ظهور آن در ذهن است پیش از آنکه پرداخته شود. با استفاده از این روش خواننده در درون ذهن کسی که با خود سخن می‌گوید قرار می‌گیرد و چنان در

اندیشه آن فرد حضور می‌یابد و آن را منعکس می‌کند که گویی اندیشه خودش است؛ اندیشه‌ای که هنوز شکل نگرفته و در حالتی نزدیک به خواب و خیال است. در این روش نویسنده خاموش است و شخصیت سخن می‌گوید و وقایع گذشته بدون اینکه بر زبانش جاری شود در ذهنش می‌گذرد و خطابش به هیچ‌کس حتی به خودش نیست (سارتر، ۱۳۶۳: ۲۱۶-۲۱۳). در تک‌گویی درونی رمان‌نویس بدون اینکه روایتی را پیش بکشد بی‌مقدمه به سیلان ذهن شخصیت میدان می‌دهد. شخصی که عملاً در زمان حال زندگی می‌کند، ماجراهای گذشته را در درون خود نقل می‌کند و آبشاری از کلمات و تصاویر را روبه‌روی خواننده قرار می‌دهد. رمان‌نویس باید متوجه باشد که شخصیت هرگز نمی‌تواند ماجراهای گذشته خود را با نظم زمانی تعریف کند زیرا در این صورت رمانش از شکل واقعی تک‌گفتار درونی که گفتاری ذهنی است خارج می‌شود (سیدحسینی، ۱۳۸۵: ۱۰۷۱/۲-۱۰۷۰). این روش بهترین راه برای انتقال احساسات شخصیت‌های داستانی به مخاطب و کمال صنعت ذهنی در ادبیات است.

این شیوه چیزی شبیه به حرف‌زدن کودکان با خود است، در حالی که نه مخاطبی دارند و نه از کسی انتظار پاسخ و عکس‌العمل دارند. اما تفاوتی که این روش با صحبت کردن کودکان دارد در این است که در این شیوه هیچ صحبتی به میان نمی‌آید و تنها صحبت‌ها در ذهن شخصیت‌های داستان جاری می‌شود (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۰۸). تک‌گویی درونی خود به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود:

الف) تک‌گویی درونی مستقیم:^۷ این نوع تک‌گویی در زاویه دید اول شخص روایت می‌شود، نویسنده غایب است و تجربه درونی شخصیت به‌طور مستقیم ارائه می‌شود و خواننده نیازی به صحنه‌آرایی و راهنمایی نویسنده ندارد.

ب) تک‌گویی درونی غیرمستقیم:^۸ این روش در زاویه دید سوم‌شخص روایت می‌شود یا به عبارت دیگر تداخل دو زاویه دید اول‌شخص و سوم‌شخص در این نوع تک‌گویی وجود دارد. راوی سوم‌شخص وظیفه دادن اطلاعاتی درباره شخصیت

داستان را به خواننده برعهده دارد و سپس همین راوی به درون ذهن شخصیت می‌رود و تبدیل به اول شخص می‌شود و آنچه را در ذهن او می‌گذرد بازگو می‌کند. در این نوع تک‌گویی نویسنده نیز پایه‌ی گفتگوی درونی شخصیت‌های داستان حرکت می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

در رمان *شازده احتجاب* از هردو نوع این تک‌گویی‌ها استفاده شده است، اما تک‌گویی‌های درونی مستقیم در این رمان چندان پایدار نیست و بلافاصله با دخالت راوی تبدیل به تک‌گویی درونی غیرمستقیم می‌شود. نخستین تک‌گویی در این رمان با تک‌گویی درونی مستقیم شازده در صفحه ۹ کتاب آغاز می‌شود: «آواز جیرجیرک‌ها نخی بی‌انتها بود، کلافی سردرگم که در تمامی پهنه شب ادامه داشت: شاید لای علف‌های هرز باغچه باشند، یا... گفتم: "فخری این پرده‌ها را کیپ بکش. نمی‌خواهم هیچ کدام از آن چراغ‌های لعنتی خیابان را ببینم." فخری گفت: "...» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۹). سپس، جمله کوتاه «شازده داد زد» تک‌گویی درونی مستقیم را به غیرمستقیم تبدیل می‌کند و پس از چند سطر مجدداً تک‌گویی درونی مستقیم شازده آغاز می‌شود: «دهان فخرالنساء چه کوچک بود! آنقدر کوچک که وقتی می‌خندید فقط چند دندان سفیدش پیدا می‌شد»... (همان: ۱۰). این روند یعنی تبدیل تک‌گویی درونی مستقیم به غیرمستقیم و برعکس تا پایان داستان ادامه دارد.

۵.۲.۲. تخیل

گلشیری در این رمان به‌خوبی این نکته را در نظر داشته است که آنچه در ذهن شخصیت‌ها می‌گذرد فقط خاطرات و یادآوری گذشته‌ها نیست، بلکه بخش عظیمی از فرآیندهای ذهنی بر محور تخیلات شخصیت‌ها جاری است. از بین شخصیت‌های رمان شازده که قسمت عمده‌ای از داستان بازتاب ذهنیات اوست به دلیل شرایط خاصی که حاکم بر جسم و روحش است، علاوه بر خاطرات، درگیر اوهام ذهنی است. گلشیری سیر تخیل را در ذهن شازده در حال احتضار به روش‌های زیر منعکس می‌کند:

۵. ۲. ۲. ۱. بازآفرینی ذهنی وقایع مشاهده‌نشده

بخشی از تخیلاتی که از ذهن شازده می‌گذرند تجسم ذهنی ماجراهایی از گذشته بوده که شازده با چشمان خود شاهد آن نبوده است. تجسم گذشته‌های فخرالنساء، گذشته‌های پدربزرگ، حالات فخرالنساء وقتی که از او دور بوده است و... از جمله این موارد به‌شمار می‌آیند. تصویر این گونه خیالات در ذهن شازده اصولاً همراه با شک و تردید بوده است:

«چشم‌های گنجشک‌ها را درمی‌آورده یکی یکی و رهایشان می‌کرده تا پرنده. تا کجا؟ به درخت‌ها می‌خوردند یا به دیوار؟ می‌خندیده؟ نمی‌دانم. شاید فقط نگاه می‌کرده که این‌دفعه این یکی... یا شرط می‌کرده که این یکی حتماً می‌رسد به کاج...» (همان: ۱۰۹).

۵. ۲. ۲. ۲. تجسم ذهنی رؤیاهای دست‌نیافتنی

بخش دیگری از تخیلات شازده مربوط می‌شود به تحقق خیالی رؤیاهایی که همواره آن‌ها را در سر داشته است. مانند شبیه‌سازی شخصیتش به اجداد والانتبار. نمونه‌ای از این نوع خیالات را می‌توان در خلق ذهنی تصاویر رؤیایی از خود که همچون اجدادش بر تخت مرصع نشسته است و حکم گردن‌زدن محکومان را صادر می‌کند مشاهده کرد (ر.ک. همان: ۱۰۲-۱۰۰).

۵. ۲. ۲. ۳. نمایش سوررئالیستی تخیلات و اوهام ذهنی

یکی از ویژگی‌های داستان‌های سوررئالیستی دورشدن از دنیای واقع و نفوذ در جهان اوهام و اشباح است. اینان معتقدند «تنها با رویکرد به عالم وهم تا آن حدی که عقل بشری سلطه خود را از دست بدهد می‌توان به آنجا رسید که عمیق‌ترین هیجان هستی را درک و بیان کرد» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۸۲۴/۲). حضور خیالات و اوهام در ذهن شازده احتجاب آمیزه‌ای از امر عینی و ذهنی به دست می‌دهد و در برخی موارد فضایی را بر داستان حکم‌فرما می‌کند که بی‌شبهت به فضای داستان‌های سوررئالیستی نیست.

گلشیری با نفوذ به ذهن شازده ژرفای رؤیایها و هذیان‌های او را به خواننده نشان می‌دهد. در این داستان بارها مشاهده می‌شود که شخصیت‌های مرده از قاب عکس بیرون می‌آیند و با شازده در حال نزاع هم کلام می‌شوند و مجدداً به درون قاب عکس خود بازمی‌گردند. در این شرایط فضایی خیالی بر داستان حکم‌فرما می‌شود و توصیفاتی موافق با فرافکنی‌های روانی شخصیت اصلی ارائه می‌شود که جوئی وهم‌گونه را بر داستان مستقر می‌کند. البته خواننده آگاه نباید این امر را بر غیرباورپذیر بودن اثر حمل کند، بلکه باید ملتفت باشد زمینه‌ای که این اتفاقات در آن به وقوع می‌پیوندد فضا و مکان خارجی نیست، بلکه این فضا ذهن شخصیت است که امکان هرگونه خیال‌انگیزی و وهم‌پروری در آن وجود دارد و ذهنی که واسطه فهم حوادث داستان قرار می‌گیرد ذهن بیمار شازده در حال احتضار است که به عمد خود را وارد وادی این خیالات کرده است. نمونه‌هایی از این تصاویر ذهنی عبارت‌اند از:

«پدربزرگ دست کشید به سیبل پرپشتش، سرفه کرد و توی قاب عکسش تکان خورد. گرد و خاک که نشست، شازده رنگ تاسیده صورت پدربزرگ را دید و آن خطوط عمیق پیشانی را و دو لایه گوشت غبغب را» (همان: ۷۰).

«مادربزرگ پیراهن بلند و سفید عروسی‌اش را جمع‌وجور کرد تا به گردوخاک قاب عکس نگیرد. وقتی آمد پایین و بی‌اعتنایی عزیز دردانه‌اش را دید اول چین‌های پیراهنش را صاف کرد، بعد به پدر بزرگ نگاه کرد» (همان: ۲۷).

«شازده احتجاج می‌دانست که حالا مادرش گریه می‌کند و دید که مادر بلند شد و رفت توی قاب عکسش نشست و اشکش را پاک کرد» (همان: ۳۸).

۶. نتیجه‌گیری

رمان شازده احتجاب را می‌توان یکی از نخستین آثار ذهن‌گرای مدرن فارسی دانست که در پی بازآفرینی حالات ذهنی و انعکاس درون شخصیت‌های داستانی، به استفاده از

تکنیک‌هایی روی آورده است که محتویات درونی ذهن و جدال‌های درونی انسان را همچون اتفاقات داستانی در کش و قوس رمان بازتاب می‌دهد. این تکنیک‌ها که متفاوت با تکنیک‌های انعکاس ذهن کلاسیک طراحی شده‌اند درصدد بازتاب ذهن برطبق یافته‌های جدید علمی درباره‌ی ماهیت و عملکرد واقعی ذهن انسان هستند. این اثر اگرچه نخستین رمان مدرن ذهن‌گرای ایرانی نیست، نخستین رمانی است که با نقب‌زدن به درون شخصیت‌ها و ثبت پدیده‌های گذرا و سیال ذهنی، که به قول ویرجینیا ولف مانند بارش اتم‌های بی‌شمار از همه طرف می‌آیند، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا در طی داستان روح پیچیده و ناشناخته‌ی شخصیت‌های داستانی را با تمام بی‌حد و مرزی چنان انتقال دهد که تا آنجا که امکان دارد آشنا و حقیقی به نظر بیایند. این پژوهش با ارائه‌ی فنونی که در این رمان برای انعکاس ذهن به کار گرفته شده و ویژگی‌های روایت ذهن‌گرای این رمان را یادآور شده و بر این نکته تأکید کرده است که آنچه سبب از این شاخه به آن شاخه پریدن ماجراها می‌شود تشمت ذهن نویسنده‌ی اثر نیست، بلکه اصرار او بر نشان‌دادن ذهنیت بیمار و متشتت شخصیت‌های داستان است که طبق منطق واقعی ذهن حرکت می‌کند و علی‌رغم اینکه پیروی از این منطق گسیختگی ظاهری روابط داستانی را در پی دارد، نشان‌دهنده‌ی تعمق نویسنده در برقراری رابطه‌ی اجزای داستان برطبق این منطق است.

پی‌نوشت

1. Henri Bergson
2. Jules La Chelier
3. Emile Boutroux
4. Stream of consciousness
5. Duration
6. Monologue
7. Direct interior monologue
8. Indirect interior monologue

منابع

آتش، منوچهر (۱۳۸۰) «شازده احتجاب‌ها چرا و از کجا به عرصه داستان ایرانی آمدند». در: همراه با شازده احتجاب. گردآورده فرزانه طاهری و عبدالعلی عظیمی. تهران: دیگر: ۹۶-۸۹.

آنترمایر، لوئیس (۱۳۷۶) آفرینندگان جهان نو. ترجمه گروه مترجمان. ۲ جلد. تهران: مرکز. اسکولز، رابرت و رابرت کلاگ (۱۳۷۲) «شخصیت در روایت». زنده رود. شماره ۵ و ۴: ۱۲۲-۹۹.

ایدل، له اون (۱۳۶۷) قصه روان‌شناختی نو. ترجمه ناهید سرمد. تهران: شب‌ویز. براهنی، رضا (۱۳۶۲) قصه‌نویسی. چاپ سوم. تهران: نشر نو. بهمین، کاوه (۱۳۷۳) «نگاهی به رمان مدرن». در: رمان نو در غیاب انسان. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی: ۵۸-۴۹.

بیات، حسین (۱۳۸۷) داستان‌نویسی جریان سیال ذهن. تهران: علمی و فرهنگی. پک، جان (۱۳۶۶) شیوه تحلیل رمان. ترجمه احمد صدارتی. تهران: مرکز. تسلیمی، علی (۱۳۸۳) گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران. تهران: اختران. چایلدز، پیتر (۱۳۸۶) مدرنیسم. ترجمه رضا رضایی. چاپ دوم. تهران: ماهی. حسن‌لی، کاووس و زیبا قلاوندی (۱۳۸۸) «بررسی تکنیک‌های روایی در رمان شازده احتجاب هوشنگ گلشیری». ادب پژوهی. جلد ۲. شماره ۷: ۷-۲۵.

حسینی، صالح (۱۳۷۲) بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب. تهران: نیلوفر. دیچز، دیوید و جان ستلوردی (۱۳۷۴) «رمان قرن بیستم». ترجمه حسین پاینده. در: نظریه رمان. تهران: نظر: ۱۱-۱۲۱.

سارتر، ژان پل (۱۳۶۳) ادبیات چیست. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. چاپ سوم. تهران: زمان.

سیدحسینی، رضا (۱۳۸۵) مکتب‌های ادبی جهان. ۲ جلد. چاپ سیزدهم. تهران: نگاه. شوارتس، سنفورد (۱۳۸۳) آنری برگسون. ترجمه خشایار دیهیمی. چاپ دوم. تهران: ماهی.

فاکتر، پیترا (۱۳۷۴) «هنری جیمز: پیش‌تاز مدرنیسم در رمان‌نویسی» در: *نظریه رمان*. ترجمه حسین پاینده. تهران: نظر: ۱۳۱-۱۳۸.

گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰ الف) *باغ در باغ*. ۲ جلد. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.
 _____ (۱۳۸۰ ب) «خلافت سهم اصلی نویسنده‌گی». در: *همراه با شازده احتجاج*. گردآورده فرزانه طاهری و عبدالعلی عظیمی. تهران: دیگر: ۶۲-۵۳.

_____ (۱۳۴۹) «سی سال رمان‌نویسی». در: *جنگ اصفهان*. دفتر پنجم. تابستان: ۲۲۹-۱۸۷.

_____ (۱۳۸۴) *شازده احتجاج*. چاپ چهاردهم. تهران: نیلوفر.
 مارتین، والاس (۱۳۸۲) *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهبان. تهران: هرمس.
 مقدادی، بهرام (۱۳۸۲) «شیوه نگارش پروست». *سمرقند*. شماره ۲: ۴۶-۳۹.
 مندنی‌پور، شهریار (۱۳۸۳) *کتاب ارواح شهرزاد، سازه‌ها، شکردها و فرم‌های داستان نو*. تهران: ققنوس.

میرصادقی، جمال (۱۳۷۶) *ادبیات داستانی*. چاپ سوم. تهران: سخن.

_____ (۱۳۸۷) *راهنمای داستان‌نویسی*. تهران: سخن.

_____ و میمنت میرصادقی (۱۳۷۷) *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*. تهران: کتاب مهناز.
 میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳) *صدسال داستان‌نویسی در ایران*. ۲ جلد. چاپ سوم. تهران: چشمه.
 هانیول، آرتور (۱۳۸۳) «طرح در رمان مدرن». در: *مدرنیسم و پسا‌مدرنیسم در رمان*. ترجمه حسین پاینده. تهران: روزگار: ۳۲-۱۱.

هلپرین، جان (۱۳۷۴) «نظریه رمان». در: *نظریه رمان*. ترجمه حسین پاینده. تهران: نظر: ۵۵-۸۷.

Roston, Murray (2000) *Modernist Pattern*, Hampshire and London, Macmillan Press LTD.